

بنیادگرایی واژه‌ای است که برای نخستین بار در اشاره به جنبش‌های مختلف پروتستان در آمریکا به کار رفته است. ویژگی غالب این جنبش‌ها که توجیهی برای نامگذاری‌شان تحت این عنوان واحد شده، وجود مجدد به فهمی سره و ناب از منابع و متون اولیه سنت مسیحی و پیراستن آن از شوائبی است که در اثر مدرنیته عارض این سنت دینی گشته است. با این همه، خلط‌های مفهومی و اختلاف نظر در باب تعریف آن تقریباً به مضمونی مکرر در تمام مکتوبات و ادبیات مربوط به بنیادگرایی تبدیل شده است.

اعمال خشونت‌آمیز، با انگیزه‌های مختلف مذهبی، قومی، سیاسی و... صورت گرفته است و این پدیده تازه‌ای نیست، شاید بتوان گفت که قدمت آن به درازای حیات اجتماعی بشر و همزاد با مفهوم قدرت است، داده‌های مختلف نشان می‌دهد که از دهه ۱۹۷۰ به بعد بر ابعاد بنیادگرایی دینی به طور گسترده‌ای افزوده شده است. به باور برخی از متفکران، پدیده بنیادگرایی به خصوص در دنیای اسلام، پدیده‌های مدرن است و منظور از مدرن بودن بنیادگرایی، آن است که بنیادگرایان، مردمی سنتی نیستند ولی از ابزارهای مدرن برای تحقق اهداف خود بهره می‌گیرند، اما اگر منظور از مدرن بودن بنیادگرایی، سازگاری آن با ارزش‌های عصر روشنگری باشد، بدین معنا بنیادگرایی به هیچ وجه مدرن نیست، بلکه ضد آن است. بنیادگرایان دینی فرزندان مدرنیته هستند که بر علیه آن شوریده‌اند، دکمجیان می‌نویسد: اصل اساسی بنیادگرایی، کاربرد صحیح و خالصانه مفاهیم عقیده است، بنیادگرایان اسلامی به درجات مختلف، بیشتر سنت‌ها، نوآوری‌ها و بدعت‌های بعد از مرحله نخستین تاریخ اسلام را قبول ندارند. (دکمجیان، ۱۳۷۷: ۷۸) زمینه‌ها و ریشه‌های بنیادگرایی و زمینه‌های تروریسم، از کشوری به کشور دیگر متفاوت می‌باشد ولی به طور کلی می‌توان گفت تا زمانی که زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و مذهبی خاص وجود نداشته باشد امکان ظهور آن نیز وجود نخواهد داشت، اقدامات خشونت‌آمیز تروریستی با انگیزه‌های مذهبی به کرات صورت پذیرفته است و ریشه تاریخی دارد. از نمونه‌های بارز، گروه‌های سیاسی اسلام‌گرای سلفی و وهابی که استفاده از خشونت را به عنوان ابزاری جهت دستیابی به اهداف سیاسی و مذهبی

خود برگزیده‌اند می‌توان به گروه‌های بنیادگرایی چون اخوان المسلمین، طالبان، القاعده و حقانی اشاره کرد. (یزدانفام، ۱۳۸۴: ۳۲)

این مقاله، جریان بنیادگرایی مذهبی حقانی را که به عنوان بارزترین مصداق‌گرای دینی در سال‌های اخیر مطرح بوده است را بررسی می‌نماید.

شبکه حقانی مجموعه‌ای از شبه نظامیان پاکستانی هستند که از چند گروه تشکیل می‌شود. این گروه بنیادگرا از خشونت برای دستیابی به مقاصد خود بهره می‌برد، نام این شبکه از مولوی جلال الدین حقانی که تحصیل کرده مدارس علوم دینی پاکستان است گرفته شده است. مقر اصلی این شبکه دقیقاً معلوم نیست اما استان‌های شرقی افغانستان همچون پکتیا، پکتیکا و خوست که در همسایگی وزیرستان جنوبی و شمالی پاکستان قرار دارد به عنوان محل استقرار نیروهای حقانی شناخته می‌شود، شبکه حقانی در پیوند با گروه‌های دیگر، گاه تا ۱۰ هزار نیرو را می‌تواند سازماندهی کند، اعضای این شبکه از قوم پشتون و از قبیله زدران واقع در استان پکتیکا هستند. شبکه حقانی در طول نهضت مقاومت علیه شوروی، حضور پررنگی داشت و با حمایت آمریکا و همکاری پاکستان در اواسط دهه ۹۰ به همراه دیگر گروه‌های طالبان بر افغانستان مسلط شد اما پس از اشغال این کشور از سوی آمریکا به دشمن واشنگتن تبدیل شد و علیه آنها جنگید. مقامات ارتش ایالات متحده از شبکه حقانی به عنوان مرگبارترین گروه شورشی در افغانستان یاد می‌کنند. (فرهمنده، ۲۰۱۱)

- جنبش‌های اجتماعی

قرن جدید قرن جنبش‌های اجتماعی است و این جنبش‌های اجتماعی در ایجاد تغییرات وسیع در جوامع انسانی نقش به سزایی داشته‌اند و انسان‌ها در فرآیند پیچیده تغییر اجتماعی که تغییری همه جانبه است، نقش‌های جدید و ساختار جدید اجتماعی را تجربه کرده‌اند. گی روشه، جنبش اجتماعی را عبارت از سازمانی کاملاً شکل گرفته و مشخص می‌داند که به منظور دفاع و یا گسترش و یا دست‌یابی به هدف‌های خاصی به

گروه‌بندی و تشکل اعضاء می‌پردازد. تی بی باتامور، جنبش اجتماعی را نوعی کوشش جمعی می‌داند که برای ایجاد مقاومت در برابر دگرگونی در جامعه‌ای که خود بخشی از آن را تشکیل می‌دهیم به وجود می‌آید. (باتامور، ۱۳۶۸: ۵۶) نظریات متعددی در باب جنبش‌های اجتماعی وجود دارد و در داخل هر یک از این نظریات، نظریاتی با تفاوت‌های جزئی‌تر نیز مشاهده می‌شود. دلاپورتا و ماریو دیانی، چهار خصوصیات اختصاصی را برای جنبش‌های اجتماعی ذکر کرده‌اند:

۱- شبکه‌های تعامل غیر رسمی ۲- داشتن عقاید مشترک و همبستگی ۳- عمل جمعی معطوف به منازعه ۴- دستزدن به اعتراض

دلاپورتا و ماریو دیانی، با عنایت به نکات فوق، جنبش‌ها را شبکه‌های غیر رسمی مبتنی بر اعتقادات مشترک و همبستگی که از طریق استفاده مداوم از اشکال گوناگون اعتراض حول موضوعات منازعه‌آمیز، بسیج می‌شوند، تعریف می‌کنند. (مشیرزاده، ۱۳۸۱: ۳۳) جنبش‌ها، با مفاهیم دیگر چون حزب، فرقه، گروه‌های ذی‌نفوذ، ذی‌نفع و اعتراضات موردی، متفاوتند. فرقه‌ها، حول اعتقادات مذهبی، شبه مذهبی شکل می‌گیرند و از شبکه‌های عموماً محکم و متصلب برخوردارند و حال آن که پیوندها در جنبش‌ها بیشتر سیالاً غیر رسمی بودن شبکه‌ها، به این معناست که افراد در آنها عضویت دائمی، رسمی و لایتغیر ندارند. مشارکت در جنبش‌ها تقریباً همواره حالت داوطلبانه دارد و در واقع، یکی از خصوصیات بارز و فارق جنبش‌ها، آن است که به جای عضو، مشارکت‌کننده دارند. (بر خلاف حزب) و مشارکت‌کنندگان، در خود رسالتی و مسئولیتی حس می‌کنند و گمان می‌برند که این مسئولیت در یک تلاش جمعی، بر عهده آنها نهاده شده است.

- جنبش‌های اسلامی

جنبش‌های اسلامی جنبش‌هایی هستند که در چند دهه اخیر بوجود آمده‌اند، درواقع جنبش‌هایی که واکنشی به تحولات داخلی و بین‌المللی در چند دهه اخیر شناخته می‌شوند که به طور معمول از این جنبش‌ها به عنوان جنبش‌های نو بنیادگرا نیز نام برده

می‌شوند. بسیاری از نظریه‌پردازان غربی که رویکرد جهان‌سومی دارند و تعداد زیادی از نویسندگان مسلمان، بنیادگرایی را اساساً پدیده واکنشی می‌دانند. بنابراین رویکرد، بنیادگرایی نه حرکت‌های خودجوش و خودانگیخته بلکه اقدامات عکس‌العملی و پاسخی به تغییرات و فشارهای محیطی است. البته عواملی که باعث فعال شدن و شکل‌گیری این جریان‌ها می‌شود، می‌تواند بسیار مختلف باشد. از بحران‌های داخلی مانند فقر و محرومیت، بحران هویت، ناامیدی و یأس، فساد و ناامنی، بحران مشروعیت گرفته تا عوامل و شرایط جهانی این ظرفیت را دارند که جنبش‌های از این دست را در پی داشته باشند. افرادی مانند گنو، کاستلز، جان نیزبیت و پاتریشیا آبردین، اسکات توماس، جف هینس، ساهلیه، میلز و آنتونی گیدنز از جمله کسانی هستند که موج کنونی بازخیزی اسلام را نه از پیامد ویژگی‌های اسلام بلکه ترکیبی از پدیده بیگانگی اجتماعی و محرومیت‌های اقتصادی و سیاسی می‌بینند. هرایر دکم‌جیان در کتاب جنبش‌های اسلامی در دنیای معاصر یک رابطه علی در دنیای اسلام و خیزش و جنبش‌های بنیادگرایانه را ترسیم می‌نماید، او معتقد است که به لحاظ تاریخی هر زمانی که در دنیای اسلام بحرانی به وجود آمده در واکنش به آن، حتماً جنبشی نیز شکل گرفته است. لذا دکم‌جیان، تمامی جنبش‌های اسلامی و تحرکات بنیادگرایانه را در واکنش به بحرانی می‌داند که دنیای اسلام با آن مواجه بوده است. او بحران‌هایی که جوامع اسلامی دچار آن هستند را این‌گونه برمی‌شمارد: بحران هویت، بحران مشروعیت، فشار و سرکوب، تضاد طبقاتی، ضعف نظامی، بحران فرهنگی. (دکم‌جیان، ۱۳۷۷: ۸۱)

ریشه‌های بنیادگرایی دینی

برخی از اندیشمندان آغاز بنیادگرایی را بلافاصله پس از رحلت پیامبر(ص) دانسته‌اند که شاید اشاره به جریان خوارج داشته باشند. اما بسیاری از روشنفکران، بنیادگرایی امروزی را ناشی از تعالیم و اندیشه‌های احمد حنبل می‌دانند که طبق آن استنباط عقل در درک و فهم معارف اسلامی به حاشیه رانده شده است، از ابن سلامه، ابن حزم، ابن تیمیه، ابن قیم و ابن اثیر نیز به عنوان پیشگامان بنیادگرایی دینی نام برده می‌شود، اما ریشه‌های

بنیادگرایی جدید در کجاست؟ بی‌شک سرچشمه اصلی بنیادگرایی نوین را باید در کشورهای عربی جستجو کرد. پس از سقوط امپراطوری عثمانی و شکل‌گیری مرزهای جدید میان کشورهای عربی، این مصر بود که مهد و خواستگاه بنیادگرایان قرار گرفت. این کشور دارای نفوذ زیاد در سایر کشورهای عربی بود و اسلام در مصر بسیار قوی و ریشه دار است و فرهنگ اسلامی زمینه بسیار مستحکمی در این کشور دارد. در نگاهی کلی می‌توان حسن البناء و اخوان المسلمین را پدر بنیادگرایان و جنبش‌های بنیادگرا دانست چرا که بسیاری از نهضت‌هایی که در دیگر کشورهای عربی و غیر عربی بوجود آمدند وابسته به اخوان المسلمین و یا منشعب از آن بودند. این جنبش‌ها در بسیاری از کشورهای عربی با حکومت‌ها درگیر شدند و فضای خشونت‌باری را بر اکثر نظام‌های حاکم بوجود آوردند هم اکنون بنیادگرایان در نقطه، نقطه جهان پراکنده‌اند هر چند که هر کدام برداشت‌های خاصی از دین دارند اما جملگی آنها را می‌توان در تحت یک شبکه مرتبط، اما ناهمگون در نظر گرفت که در نهایت هدف واحدی را دنبال می‌کنند. (دکمجیان، ۱۳۷۷: ۱۴۹) علل فوران بنیادگرایی به عواملی از جمله:

۱- نابودی جوامع سنتی ۲- ناکامی دولت ملی در به انجام رسانیدن نوسازی ۳- ناکامی در توسعه اقتصادی مرتبط دانسته شده است.

درباره عوامل رشد و گسترش بنیادگرایی دینی در کشورهای اسلامی در چند دهه اخیر دیدگاه‌های مختلفی ارائه شده که هر کدام بخشی از واقعیت‌ها را منعکس می‌سازد. ساموئل هانتینگتون، مبتکر نظریه برخورد تمدن‌ها، معتقد است اسلام‌گرایی اخیر ریشه در نارضایتی مسلمانان از سلطه و تهاجم بی‌رحمانه فرهنگ غربی بر کشورهای اسلامی دارد، بدون شک یکی از دلایل مهم احیای دوباره اسلام، واکنش در برابر غرب است، البته تأثیر مدرنیسم در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی را نباید در این زمینه نادیده گرفت. بنیادگرایان مسلمان از این بابت نگران هستند که مبدا فرهنگ غربی تهدیدی برای آنها به حساب آید.

- عوامل رشد و تأثیرگذار در شکل‌گیری گروه‌های بنیادگرا

الف - نقش جهانی شدن در گسترش بنیادگرایی

جهانی شدن و تأثیراتش بر فوران بنیادگرایی دینی یکی از موضوعات مهم در بررسی زمینه‌های جامعه شناختی این جریان بوده است، در فضای کنونی جهان که هویت‌ها چهل تکه شده‌اند و هویت یک دست و خالص وجود ندارد لذا در چنین فضایی است که بحران هویت بوجود آمده و عناصرش در صدد بازگشت به اسطوره‌های نخستین است و شعار بازگشت به هویت خویشتن خود را سر می‌دهد و از اینجاست که بنیادگرایی قوت می‌گیرد. بنیادگرایی دینی و موج رو به گسترش آن برابر جهانی شدن ظهور نموده و در برابر مفاهیم مدرن مقاومت می‌کند، با شروع روند جهانی شدن، دولت در بسیاری از حوزه‌ها اقتدار خود را از دست داد. جهانی شدن سبب رسوخ‌پذیری مرزها، کاهش کنترل دولت بر اقتصاد، ارتباط جوامع و کشورها و مطرح شدن مسائل جدید خارج از صلاحیت دولت که قبلاً در حوزه اختیارات دولت بود گردید. افراط‌گرایان از چنین فضایی که جهانی شدن ایجاد کرده است حداکثر بهره را برده و بدون توجه به محدودیت‌های سنتی، اقتدار دولت را به چالش کشیده و از امکانات جهانی شدن استفاده می‌نمایند. جهانی شدن سبب شده است که تروریست‌های بنیادگرای کنونی محدودیت هم‌تایان سابق خود را نداشته باشند در نتیجه در دوران کنونی تروریست‌ها و یا بنیادگرایان به راحتی می‌توانند از مرز کشورها گذشته و در چندین کشور فعالیت کرده و اقدامات تروریستی خود را به انجام رسانند. (خانی، ۱۳۸۶: ۸۰)

با توجه به شرایط جدید اقتصاد جهانی و بازارهای مالی، این امکان نیز برای بنیادگرایان فراهم شده که تبدیل به پدیده‌ای جهانی شوند، گروه‌های بنیادگرای مسلح، از کم شدن موانع اقتصادی و مالی استفاده کردند و شبکه‌های اقتصادی را تشکیل دادند، بدین معنا توانستند در بیش از یک کشور پول کسب کنند و در نتیجه در بیش از یک کشور، عملیات انجام دهند و با استفاده از فن آوری‌های مخابراتی از جمله اینترنت و برقراری و تداوم ارتباط میان افراد هم مسلک و هم فکر، که به لحاظ جغرافیایی پراکنده و دور از یکدیگر هستند بسیاری از محدودیت‌هایی که گروه‌های سیاسی یا مذهبی خشونت

طلب در گذشته با آن مواجه بودند را از میان بردارند. (فالکنرات، ۱۳۸۱: ۲۷۴) این گروه-ها توانسته‌اند مستقیماً با میلیاردها نفر در سراسر جهان ارتباط برقرار کرده و ایدئولوژی خود را آن‌چنان که می‌خواهند به آنها معرفی کنند و یا پاسخ به سوالات آنها را در کوتاه‌ترین فاصله زمانی برای آنها ایمیل کنند، از دیگر پیامدهای انتقال سریع اطلاعات در سراسر جهان در عصر جهانی شدن، یکسان‌سازی توقعات و انتظارات افراد در اثر روند یکسان‌سازی فرهنگی می‌باشد. این امر برای کشورهای کمتر توسعه یافته اسلامی چالش عدیده‌ای را به وجود می‌آورد و ریشه اصلی اکثر شورش‌ها در چند دهه اخیر در خاورمیانه بوده است. (ناجی راد، ۱۳۸۱: ۲۳۳)

- نقش مدرنیته در گسترش بنیادگرایی

هابرماس، بنیادگرایی را هم مولود مدرنیسم و هم مولد آن می‌داند. هم اسلام سیاسی و هم بنیادگرایی محصول مواجهه فرهنگی اسلام با مدرنیته هستند. به عبارت بهتر، هر دو مفهوم ناشی از شکست تمدن سنتی مسلمانان و نظام‌های سیاسی سنتی هستند. مدرنیته با ایجاد تحول در نقش دین در زندگی فردی و اجتماعی، بحران‌های متعدد هویتی اجتماعی را برای جوامع سنتی ایجاد کرده است. بنیادگرایی دینی را می‌توان واکنشی به این تحولات دانست. همچنین، عوامل فرعی و محلی نیز در شدت و ضعف این واکنش و هم نحوه بروز و ظهور آن تأثیرات گوناگونی دارد. (فیرحی، ۱۳۸۴: ۱۴)

مدرنیته تغییرات ساختاری در جامعه ایجاد می‌کند که اضمحلال سنت را در پی دارد: شهرنشینی، پلورالیزم قومی و مذهبی، ایجاد دولت-ملت برخی از مهم‌ترین این تغییرات هستند. (Haar, 2003: p5) مدرنیته با ایجاد تحول در ساختارهای اقتصادی جوامع سنتی موجب شد زندگی یکپارچه و منسجم سنتی به حوزه‌های متعدد مختلفی تقسیم شود که هر حوزه دارای نظام ارزش منحصر و خاص خود بود که لزوماً ارتباطی با ارزش-های دینی نداشت. 41: (Roy, 2007) در جهان امروز، مدرنیته با ارائه الگوهای جدید، بسیاری از سنت‌های پیشین را به چالش کشیده است و در کل مخالفت با غربی شدن، یکی از شعارهای اساسی تمامی گروه‌های بنیادگرای اسلامی (سنتی) است اما آنچه

بنیادگرایی افراطی از نوع طالبان و القاعده و حقانی را از بقیه گروه‌های اسلامی جدا می‌سازد نفی مطلق مدنیت غربی به وسیله آنهاست، مخالفت تعصب‌آمیز طالبان با تلویزیون، وسایل تصویربرداری لباس فرنگی، سینما و امثال آن، نشانه آشکاری بر روحیه ستیزه جویی آنان با مظاهر تمدن غربی است. بنیادگرایانی نظیر القاعده و طالبان و حقانی با هرگونه نوآوری مخالف هستند و آن را بدعت می‌دانند و هر بدعتی را کفر می‌شمارند. (هوشنگ، ۱۳۸۹) و در واقع بنیادگرایی می‌خواهد دعوت جدیدی را مطرح سازد و سلفی‌ها که برخی از اعضای گروه القاعده هستند، خصومت وصف‌ناپذیری با شیعیان و صوفیان دارند و آنها معتقدند که این ۲ گروه اصلاتی در اسلام نداشته و بدعتی نوآورانه بیش نیستند. آنها با بدعت دانستن شیعیان، آنها را کافر و مشرک به حساب می‌آورند و سزاوار نبودن می‌دانند از نظر آنان تفسیر ناب محمدی (ص) فقط متعلق به فقه حنبل است؛ گروه‌های بنیادگرا همچون حقانی با برداشتی سطحی از دین در پاسخ به ایرادات، خود را فقط مجری دستورات الهی قلمداد کرده و افراط‌گرایی با اعمال خشونت‌آمیز خود را با استناد به مبانی دینی بیان می‌کنند و از قرآن به عنوان دستاویزی برای منافع خود بهره می‌برند.

- علل زمینه‌ساز بنیادگرایی در خاورمیانه (تأکید بر افغانستان و پاکستان)

علاوه بر موارد فوق که برای تمام گروه‌های بنیادگرا، حالت عمومیت دارد در خاورمیانه و کشورهای افغانستان و پاکستان زمینه‌های دیگری مطرح و مهم است که بدان پرداخته می‌شود.

۱- زمینه‌های سیاسی

الف) نقش آمریکا در پیدایش بنیادگرایی در خاورمیانه

هدف آمریکا در سازماندهی گروه‌های بنیادگرا در خاورمیانه، مقابله با اتحاد جماهیر شوروی و انتقام از جنگ ویتنام بود، در حقیقت برداشت پراگماتیستی آمریکا از پدیده اسلام‌گرایی، پیش از ۱۱ سپتامبر، آنها را به ائتلاف با افراطی‌ترین و خشن‌ترین گروه-

های این جریان برای غلبه بر خطر کمونیسم در افغانستان وا داشت. (رفعت، ۱۳۸۷: ۱۸۸)

ب) نقش پاکستان در گسترش بنیادگرایی

پاکستان از مهم‌ترین کشورهای می‌باشد که در رشد تروریسم در منطقه تأثیر بسزایی داشته است این کشور در مقاطع مختلف از افراط‌گرایان مذهبی حمایت کرده است. حمایت‌های پاکستان از افراط‌گرایان در دوران اشغال افغانستان به اوج خود رسید. در این مقطع زمانی پاکستان با ایجاد مدارس مذهبی و حمایت و سازماندهی گروه‌های تندروی اسلام‌گرا (سنی)، زمینه مناسبی را برای گسترش تروریسم فراهم آورد. نقش این کشور در پیدایش و گسترش بنیادگرایی و تروریسم را به می‌توان در دو دسته مورد توجه قرار داد: الف- تأثیر مدارس مذهبی پاکستان در رشد بنیادگرایی ب - برخورد دوگانه پاکستان با تروریسم. (دیونز، ۱۳۷۷)

ج) عربستان و صدور بنیادگرایی در منطقه و رهبریت جهان اسلام

عربستان از طریق کمک‌های هنگفت مالی، سالانه خود را از طریق موسسه (الرابطه العالم الاسلامیه) به شبکه وسیعی از مساجد و مدارس دینی سلفی و وهابی در سراسر جهان و به رهبران مذهبی محلی ربط داده است و تلاش داشته است خود را پشتیبان اصلی مسلمانان و رهبر جهان اسلام مطرح کند. این کمک‌ها همیشه به نام خادم الحرمين الشريفین به گروه‌های اسلامی یا مقامات گوناگون مذهبی داده می‌شود، می‌توان گفت که حمایت‌های مالی عربستان از گروه‌های بنیادگرایی مذهبی (سنی) برای راهبرد ایدئولوژیک سعودی‌ها در اشاعه وهابیت، می‌تواند سبب تقویت افراط‌گرایی در منطقه شود. این کشور با حمایت از مجاهدین افغان برگسترش بنیادگرایی تأثیر گذاشته است. (سجادی، ۱۳۸۰: ۲۵۲)

د) شرایط سیاسی کنونی در جهان اسلام

جهان اسلام شامل گستره متنوعی از اقوام و فرهنگ‌ها در طیف وسیعی از مناطق به لحاظ جغرافیایی مختلف است. جان اسپوزیتو بر آن است که هرچند عوامل پدید آورنده بنیادگرایی دینی در کشورها یکسان نبوده، ولی عواملی چون شکست ناسیونالیسم در ساخت جوامع قدرتمند و سعادتمند، ناتوانی دولت‌های اسلامی در تثبیت مشروعیت سیاسی خود، ایجاد رفاه اقتصادی و کاهش فساد و بویژه ناکامی آنها در حل منازعه اعراب و رژیم صهیونیستی، بر سرهم بنیادگرایی دینی را شتاب بخشیده است. با بررسی دقیق محیط داخلی جوامع اسلامی در این دو سده، وجود یک بحران اجتماعی چند بُعدی آشکار می‌شود. این بحران‌ها بدین شکل تقسیم می‌شوند: ۱- بحران هویت و بحران مشروعیت ۲- حکمرانی بد، فشار و سرکوب ۳- شکاف‌های طبقاتی ۴- ضعف نظامی ۵- نوسازی و بحران فرهنگی ۶- دولت‌های ورشکسته و بی‌ثبات سیاسی ۷- اختلافات قومی و قبیله‌ای. (اسدی و غلامی، ۱۳۹۱) بحران‌های موجود و حکومت‌های استبدادی و وجود دولت‌های ورشکسته که کنترل کامل بر قلمرو خود ندارند و هم چنین مواردی مانند جنگ داخلی، مهاجرت و... زمینه‌های ظهور و بروز تروریسم را مستعدتر و آماده‌تر می‌نماید، در کنار آن بی‌ثباتی‌های سیاسی عامل مهمی در ایجاد این پدیده است و آن را گسترش می‌دهد، به نظر ایوو و روزالیند، بین بی‌ثباتی سیاسی و منازعه ارتباط مستقیمی وجود دارد. بی‌ثباتی سیاسی می‌تواند به صورت اشکال مختلفی از منازعه مانند شورش، خرابکاری، ترور، اعدام، اعراب، جنگ و کودتا بروز کند، به هرحال مناطق بی‌ثبات، محیط را برای حضور بنیادگرایان تروریست مستعد و آماده می‌سازد. (جعفری ولدانی، ۱۳۸۸: ۴۱) لذا اختلافات قومی و قبیله‌ای در مناطق قومی- قبیله‌ای که دولت در آنجا حضور چندانی ندارد بیشترین رشد و گسترش را برای بنیادگرایی دینی در پی داشته است، مناطق قومی و قبیله‌ای بین افغانستان و پاکستان نا آرام‌ترین مناطق جهان هستند که دولت در آنجا کنترل چندانی ندارد و به مکانی امن برای تروریست‌ها تبدیل شده است. این موضوع در بسیاری از کشورهای اسلامی نظیر یمن، الجزایر، فیلیپین، سودان، افغانستان و پاکستان وجود دارد. در واقع مناطق قبیله‌ای پاکستان یک منبع بسیار مهم برای تأمین و سازماندهی حملات انتحاری در افغانستان

است منطقه‌ای مانند وزیرستان مرکز اصلی فعالیت‌های القاعده و طالبان در پاکستان به شمار می‌آید.

۲- عوامل اقتصادی

الف) فقر

فقر یکی از عوامل اصلی بروز تروریسم در خاورمیانه می‌باشد. برآوردها نشان می‌دهد که بیشتر اعضاء اولیه القاعده در میان اقشار فقیر و بی‌بضاعت کارکنان شرکت بن لادن برخاسته‌اند، بن لادن با حمایت‌های مالی کلانی که در دوران اشغال افغانستان از عربستان و آمریکا دریافت نمود توانست کارگران فقیر فراوانی از سراسر کشورهای اسلامی استخدام نماید به نظر می‌رسد تروریسم از این پدیده شوم (فقر) حداکثر استفاده را برده است. با بررسی مناطقی که به صورت گسترده‌ای تروریسم در آن رشد کرده است متوجه می‌شویم که نا آرام‌ترین مناطق خاورمیانه فقیرترین نیز بوده‌اند. میزان فقر گسترده‌ای که در مناطق تحت کنترل طالبان در دو کشور افغانستان و پاکستان، وجود این امر را اثبات می‌نماید، اغلب افراد فقیر در حومه جنوب پنجاب و بلوچستان ساکن هستند. (عارفی، ۱۳۸۰: ۲۶۶)

گروه‌های فقیر در جامعه خاورمیانه استعداد خوبی برای جذب در گروه‌های بنیادگرا دارند وعده‌هایی که این گروه‌ها می‌دهند و شعارهایی که عموماً بر محور رفع تبعیض طبقاتی مطرح می‌کنند نیروی فوق العاده‌ای را برای عضویت فقرا در گروه‌های افراط‌گرای سلفی و وهابی فراهم می‌آورند، فقر شدید سبب می‌شود افرادی از سر استیصال وادار به انجام اقدامات تروریستی شوند.

ب) بیکاری

بیکاری یکی از عوامل اصلی ایجاد خشونت‌های سیاسی در هر کشوری می‌باشد، بیکاری بر فقر جامعه می‌افزاید و موجب تشدید نارضایتی خواهد شد. علاوه بر مشکلات اقتصادی

که از بیکاری ناشی می‌شود هم چنین بسیاری از معضلات اجتماعی نیز به دلیل بیکاری روی می‌دهند. در این رابطه می‌توان گفت خاورمیانه از مناطقی است که دارای بیشترین نرخ بیکاری است در بسیاری از کشورهای خاورمیانه عربی و شمال آفریقا، آمار بیکاری بطور میانگین حدود ۲۰ درصد است که این میزان هم چنان رو به افزایش است نمونه بارز این کشورها عربستان سعودی و مصر می‌باشند، علی‌رغم اینکه دارای غنی‌ترین منبع نفتی جهان است. (منفرد، ۱۳۸۵: ۹۹)

پ) اختلافات طبقاتی و گسترش گروه‌های افراطی

اختلافات طبقاتی در طول تاریخ از عوامل پیدایش شورش‌های سیاسی و تروریسم بوده است در دوران کنونی اختلافات طبقاتی میان اغنیا و فقرا روز به روز بیشتر می‌شود و به نظر می‌رسد جهانی شدن، اختلافات طبقاتی را گسترده‌تر کرده است. این مسئله زندگی را به مرز غیر قابل تحملی برای فقرا تبدیل کرده است. پیکارجویان اسلام‌گرا و جهادی در پاکستان، عربستان سعودی، مصر و دیگر مناطق خاورمیانه از عنصر تضاد طبقاتی بهره فراوانی برده‌اند، در عربستان سعودی نیز فاصله طبقاتی گسترده‌ای میان ثروتمندان و مستمندان وجود دارند نظام ناعادلانه سیاسی و اجتماعی عربستان سعودی سبب شده با وجود آن که بسیاری از مردم این کشور در فقر به سر می‌برند اما از سوی اقلیتی ثروتمند که حامی عقاید افراطی وهابی هستند اداره شوند و این اقلیت هم چنان کمک بزرگی به ایجاد شرایطی می‌نمایند که در آن افراط‌گرایی محلی رشد و نمو پیدا می‌کند. (جوان شهرکی، ۱۳۸۷: ۳۲)

۳) عوامل اجتماعی

الف) بی‌سوادی و گرایش به افراط‌گرایی

بر خلاف تروریست‌های ملی‌گرا و سکولار که اکثراً متعلق به قشر متوسط جامعه هستند، اکثر افراط‌گرایان مذهبی از میان اقشار بی‌سواد و فقیر جامعه برخوردارند با بررسی کشورهای آشوب‌زای خاورمیانه مشاهده می‌شود که بنیادگرایی دینی در میان بی-

سوادترین کشورهای خاورمیانه، بیشترین رشد را کرده است با بررسی وضعیت اجتماعی افراط‌گرایان سلفی و وهابی مشخص می‌شود که اکثر آنان بی‌سواد هستند و اطلاعات آنان از جهان ناقص است و از کانال رهبران مذهبی صورت می‌گیرد. چنین افرادی نگرشی محدود و غرض‌آمیزی نسبت به جهان و غرب دارند. (ولدانی، ۱۳۸۴: ۳۴)

(ب) جنبش‌های مذهبی پاسخی معمول به نارضایتی و تبعیض

نارضایتی گسترده انگیزه‌های کلی برای خشونت جمعی فراهم می‌آورد، هرچه نارضایتی گسترده‌تر و شدت محرومیت نسبی باشد رابطه میان شدت و گستره توجیهات هنجاری و فایده جویانه خشونت سیاسی و حجم خشونت سیاسی نیز گسترده‌تر است، در خاورمیانه شاهد نارضایتی گسترده مردم از وضعیت زندگی می‌باشیم. نارضایتی گسترده با عدم توانایی کشورهای اسلامی در تأمین رفاه مردم همراه شده است و ادامه این وضعیت سبب بحرانی‌تر شدن منطقه و ایجاد بستری مناسب برای فعالیت افراط‌گرایان مذهبی خواهد شد از سویی دیگر احساس مورد تبعیض واقع شدن نیز از انگیزه‌های مهم برای دست زدن به هرگونه اقدام خشونت‌آمیز سیاسی به طور عام و تروریسم به طور خاص است. بر طبق گزارش‌های موسسه کارنگی، اکثریت قاطع جوانان که جذب آرمان‌های بنیادگرایانه می‌شوند به شدت حس می‌کنند مورد تبعیض قرار گرفته و نسبت به جامعه بزرگ‌تر پیرامون خود احساس بیگانگی می‌نمایند، آنها با بهره‌برداری از بی‌عدالتی‌های موجود، مردم را به فعالیت‌های غیر قانونی کشانده و آن را وادار به واکنش‌های افراط‌گرایانه می‌کنند. (خانی، ۱۳۸۸: ۸۹)

(پ) عدم توانایی نظام آموزشی در پرورش نسل جوان

آموزش و پرورش در مناطقی که بنیادگرایی رشد زیادی داشته یا عملاً وجود ندارد و یا کاملاً کهنه و فرسوده شده و توانایی تربیت نسل جوان به مهارت‌های نوین زندگی را ندارد اکثر دانش‌آموزان پس از فارغ‌التحصیل شدن، فاقد مهارت‌های لازم جهت یافتن شغل مناسب هستند محتوای مطالب درسی در خاورمیانه کاملاً قدیمی و منسوخ شده

است به طوری که بیشتر در این مدارس، آموزش‌های مذهبی و اطاعت پذیری سیاسی یاد داده می‌شود، با بررسی این کشورها، مشخص می‌شود که دارای بالاترین نرخ بی-سوادی بوده و از ضعیف‌ترین سیستم آموزش و پرورش برخوردار بوده‌اند. نمونه بارز این-گونه کشورها در کشور افغانستان و پاکستان می‌باشند که دارای بالاترین میزان بی-سوادی و ناکارآمدترین سیستم آموزش و پرورش هستند، تاکنون این دو کشور نتوانسته تسهیلات آموزش را در زمان کوتاه به نسل جوان ارائه کنند به همین دلیل دانش‌آموزان به مدارس مذهبی روی می‌آورند. (بهادری، ۱۳۸۳: ۳۶)

ج) نقش مدارس مذهبی در پرورش بنیادگرایی

نقش و جایگاه مدارس مذهبی سلفی و وهابی پس از اشغال افغانستان توسط شوروی برجسته‌تر شد، این مدارس توسط آمریکا و هم‌پیمانان منطقه‌ای‌اش نظیر عربستان و پاکستان برای ضربه زدن به شوروی تقویت و به کار گرفته شد، در این خصوص می‌توان گفت که در جنگ‌های داخلی افغانستان ۲۵۰۰ مدرسه مذهبی راه‌اندازی شد و این مدارس افراد متعصبی را تربیت کرده‌اند که آماده بودند هرگاه رهبران مذهبی‌شان اراده کنند بکشند و در راه ایمانشان کشته شوند، رشد سریع مدارس مذهبی ناشی از کمبود امکانات آموزشی در این کشور بوده است این مدارس، افراد متعصب مذهبی را به جامعه تحویل می‌دهند. (قبادیان، ۱۳۸۰: ۱۴۰)

د) توسعه نیافتگی و انفجار جمعیت عاملی برای ظهور بنیادگرایی دینی

توسعه نیافتگی از عوامل اصلی درگیری‌های سیاسی و گرایش به بنیادگرایی در درون هر کشوری است گاهی اوقات به غلط، توسعه نیافتگی را برابر رشد یا افزایش ثروت فرض کرده‌اند ولی مفهوم توسعه با رشد یا داشتن ثروت متفاوت است، رشد بیان کننده یک شاخص کمی است، در حالی که توسعه یافتگی علاوه بر کمیت بر چگونگی و کیفیت نیز توجه دارد، می‌توان گفت توسعه نیافتگی مبین یک بی‌ثباتی بزرگ است و تهدیدی مستقیم بر علیه امنیت جهان به شمار می‌آید، تجدید حیات گروه‌های افراط‌گرای

اسلامی با رشد بالای جمعیت در بیشتر جوامع اسلامی همزمان بوده است رشد جمعیت از عوامل اصلی اجرای اعمال خشونت آمیز در تمامی جوامع هستند، از نظر لاکوئر یکی از عوامل مهم شکل‌گیری تروریسم، عدم تناسب میان رشد جمعیت و اشتغال می‌باشد و به دلیل بیکاری اوقات خود را بیهوده سپری می‌کنند و این امر آنها را بیشتر متمایل به عقاید افراطی می‌کند و آنان را مستعد پیوستن به گروه‌های تروریستی می‌نماید. (خانی، ۱۳۸۶: ۶۸)

- واکاوی گروه حقانی

چیستی شبکه حقانی

گروه‌ها و سازمان‌های افراط‌گرا، نظیر گروه حقانی یکی از بازیگران غیر رسمی مهم عرصه تحولات سیاسی، اجتماعی و بین‌المللی تلقی می‌شوند. این بازیگران توانسته‌اند بخش وسیعی از ترتیبات سیاسی و امنیتی را متوجه عملکردهای خود سازند، تأکید بر ارزش‌های اسلامی با قرائت‌های مختلف و کاربرد خشونت‌گرایانه آنها در ساختار سیاسی داخلی و بین‌الملل، به عنوان ارزش‌های مسلط، وجه غالب این نوع افراط‌گرایانه است، به گونه‌ای که آنها برای تحقق آرمان‌ها و تحقق ایدئولوژی خود به خشونت، تعصب و لجاجت متوسل می‌شوند (موسوی، ۱۳۹۱: ۱۲)

شبکه حقانی مجموعه‌ای از شبه نظامیان پاکستانی هستند که از چند گروه تشکیل شده و یک گروه فعال تروریستی است که سال‌هاست علیه دولت و ملت افغانستان دست به حملات تروریستی خونین می‌زند، سازمان دادن حملات زنجیره‌ای در قلب پایتخت، از جمله فعالیت‌های این سازمان تروریستی است. مرکز فعالیت‌های این گروه در پاکستان است؛ اما آنچه از سوی آنها به عنوان هدف انتخاب می‌شود اغلب در افغانستان قرار دارد؛ تاکنون دولت و مردم افغانستان به صورت گسترده‌ای، قربانی حملات خرابکارانه و تروریستی این گروه بوده‌اند، این شبکه ماهیتاً پاکستانی است؛ اما خود را متحد طالبان افغانستان می‌داند، از آنها به عنوان یکی از گروه‌های مسلحی یاد می‌شود که به خوبی

سازمان یافته و از توانایی اجرای عملیات مسلحانه و انتحاری در افغانستان برخوردار هستند اما از فعالیت‌های تروریستی این گروه در داخل خاک پاکستان تاکنون کمتر گزارشی منتشر شده است و همین امر، شناسایی ماهیت و هدف از ایجاد و شکل‌گیری این شبکه مخوف را پیچیده‌تر و دشوارتر می‌سازد. (صادقی، ۱۳۹۱) نام این شبکه از مولوی جلال الدین حقانی رهبر این گروه، که تحصیل کرده مدارس علوم دینی پاکستان است گرفته شده است و آنها دارای منافع تجاری گسترده در افغانستان و پاکستان هستند و املاک و مستغلات فراوانی در پاکستان دارند.

- عوامل موثر در شکل‌گیری گروه حقانی

الف) بی‌ثباتی و ناامنی در افغانستان

به دنبال شکست طالبان در افغانستان، این فرض وجود داشت که وضعیت کشور افغانستان به حالت آرامش و ثبات سیاسی سوق پیدا خواهد کرد، اما حوادث بعدی نشان داد گروه طالبان و القاعده هنوز در افغانستان و حتی در پاکستان فعال هستند و زمینه‌های تروریسم در حال گسترش است و حملات طالبان از نظر کمی و کیفی و شدت تهاجم افزایش داشته است. نیروهای شبه نظامی طالبان، روش‌های تله انفجاری و یا بمب گذاری‌های انتحاری را شدت بخشیده‌اند؛ توانمندی تشکیلاتی و عملیاتی این نیروها در حال افزایش است و فقر شدید اقتصادی و فرهنگی حاکم بر افغانستان، بستر مناسبی برای جذب جوانان به گروه‌های تروریستی است، طبق آمار در سال ۲۰۱۰ نرخ بیکاری در افغانستان، رقم ۴۰ درصد را نشان می‌دهد و ۵۳ درصد از مردم زیر خط فقر قرار دارند. (NATO'Role, 2010, p:64) گروه‌هایی همچون گروه حقانی، قدرت مرعوب سازی شهروندان را در سطح وسیعی دارند، به نحوی که خود را دولت در سایه معرفی می‌کنند و مدعی‌اند حاکم واقعی کسی است که شب‌ها قدرت مانور دارد. شبه نظامیان مستمراً در راستای پیچیده‌تر کردن عملیات تهاجمی و استفاده از تله‌های متنوع انفجاری گام برمی دارند.

ب) پاکستان و حقانی

با نگاهی به وضعیت پاکستان می‌توان به علل شکل‌گیری گروه‌هایی نظیر حقانی که از دل پاکستان به وجود آمده است پی‌برد. پاکستان در چند سال اخیر به یکی از ناامن‌ترین و بحرانی‌ترین نواحی جهان تبدیل شده است. مشکلات و چالش‌های موجود در پاکستان ملغمه‌ای است از پنج معضل اساسی که همزمان با تأسیس کشوری به نام پاکستان به وجود آمدند. این مشکلات و معضلات عبارت‌اند از:

۱- قوم‌گرایی ۲- گروه‌گرایی ۳- بنیادگرایی در برابر عرف‌گرایی ۴- مشکلات اقتصادی ۵- توزیع نامناسب قدرت در جامعه

بحرانی که هم اکنون در پاکستان در جریان است، چیزی نیست جز سیاسی شدن فرآیند بنیادگرایی در این کشور. سیاسی شدن بنیادگرایی در واقع نقطه عطف بحران کنونی در پاکستان به شمار می‌رود. (دهشیار، ۱۳۸۶: ۲۴) و این مکان مناسبی است برای رشد گروه‌هایی نظیر حقانی که خشونت یک ابزار برای کسب اهداف آنها است. بدون تردید جنگ اول افغانستان (۱۳۶۸-۱۳۵۷) و سپس قیام کشمیر (۱۳۷۸-۱۳۶۸) یکی دیگر از علل گسترش افراط‌گرایی در پاکستان بوده است. اگر چه هر دو واقعه رنگ و بوی جهاد دارند ولی به غایت سیاسی‌اند به گفته ملیت براون، رئیس اداره پاکستان در سازمان سیا، با اشغال افغانستان توسط شوروی و آغاز مبارزات افغان‌ها علیه روس‌ها، عربستان سعودی و آمریکا در خلال سال‌های ۸۹-۱۹۸۶ حدود ۳/۵ میلیارد دلار به دولت پاکستان دادند تا جهاد در افغانستان را رونق بخشد. (stern, 2000) قسمت عمده‌ای از عملیات گردباد، سازمان سیا برای آزادسازی افغانستان از اشغال روس‌ها، تأسیس مدارس دینی در پاکستان بود تا طلاب آموزش دیده در این مدارس به مبارزین با جهادیون در افغانستان تبدیل شوند و در مقابل شوروی بجنگند. (rana, 2009: 48) این مدارس در اولین گام، جهاد با کفار را آموزش می‌دادند تا طلاب خود را آماده جنگ با کفار کمونیست سازند، اما با توجه به ماهیت استادان این مدارس که اکثر قریب به اتفاق تحصیل کرده آموزشگاه‌های افراطی عربستان سعودی بودند، چاشنی دروس آنان آموزش

عدم بردباری مذهبی و در نتیجه کافر و مشرک پنداشتن هر که جز پیرو مکتب سلفی و وهابی بود. لذا در طول سال‌های جهاد افغانستان، حاکمیت به ویژه ارتش و سازمان اطلاعات ارتش پاکستان (آی اس آی) خواسته یا ناخواسته با اراده خود حجم زیادی از ادبیات افراط‌گرایانه و فرقه‌گرایانه را در پاکستان منتشر کردند و جوانان زیادی را با این ادبیات آموزش دادند و در دراز مدت به تشکیل شبکه‌های افراط‌گرا کمک نمود، با نزدیک شدن (آی اس آی) به نیروهای بنیادگری محلی، هر چند برای آنها نوعی مشروعیت را به ارمغان آورد ولی در عوض بافت اجتماعی پاکستان را دگرگون کرد و ازدهای خفته بنیادگرایی را در این کشور از خواب بیدار کرد، در واقع بعد از این مرحله است که رهبران گروه‌های بنیادگرا آزادانه به پاکستان مسافرت می‌کردند و به این کشور به عنوان یک مکان امن برای فعالیت می‌نگریستند و دقیقاً در همین سالهاست که نطفه بسیاری از جریان‌های بنیادگرایی کنونی مانند شبکه القاعده و حقانی در پاکستان منعقد می‌شود.

ج) آمریکا و حقانی

پس از پایان جنگ ویتنام، آمریکا درصدد فرصتی بود تا بتواند انتقام ویتنام را از شوروی بگیرد. در آوریل ۱۹۷۸، حزب دموکراتیک مردم افغانستان، قدرت را به دست آورد و پس از آن روابط افغانستان با اتحاد جماهیر شوروی تقویت و بدین ترتیب شوروی نفوذ خود را در افغانستان گسترش داد، حضور شوروی در افغانستان فرصت لازم را به آمریکا داد تا به تسویه حساب سیاسی با رقیب خود دست بزند، اشغال افغانستان توسط شوروی زنگ خطر بزرگی را برای دنیای غرب به ویژه آمریکا به صدا در آورد، غرب از همه توان و ظرفیت خود برای جلوگیری از استقرار روس‌ها در افغانستان و بیرون راندن آن‌ها بهره گرفت یکی از بهترین ابزارهای آمریکا نیز بهره‌گیری از احساسات مذهبی و ضد کمونیستی گروه‌های مسلمانی مثل حقانی بود و هسته‌های اولیه این گروه‌ها در مدارس و مساجدی شکل گرفتند که عربستان در فعالیتهای برون مرزی خود در کشورهای مختلف مسلمان برپا کرده بود در پاکستان به خصوص ایالت سرحد شمال غربی و

مناطق آزاد قبایلی آن که با افغانستان هم مرزند، مرکز تجمع، آموزش‌های تکمیلی عقیدتی و نظامی، تجهیز، تسلیح و اعزام این داوطلبان جهاد به افغانستان شد و خود پاکستان تأمین کننده این نیاز بود.

عملیات مخفی سازمان اطلاعاتی آمریکا (سیا) با اهداف تضعیف، و در نهایت نابودی دولت کمونیستی و کم کردن تأثیر شوروی در آسیای مرکزی انجام می‌شد. آمریکا برای مقابله با کمونیست‌ها در افغانستان نیاز به نیروهایی داشت تا انگیزه لازم برای مبارزه با کمونیست را داشته باشند. وهابیون به عنوان یک فرقه مذهبی در پاکستان و عربستان که سابقه مبارزات مذهبی هم داشتند گروه مناسبی بودند تا آمریکا از آنها برای دفع خطر کمونیست استفاده کند، وهابیون که بعدها نام طالبان و القاعده را به خود گرفتند در پاکستان فعالیت می‌کردند و به همین دلیل آمریکا درصدد برآمد برای لطمه زدن به شوروی، این گروه را در پاکستان فعال کند به گونه‌ای که از آغاز جنگ افغانستان، در سال ۱۹۷۹، پاکستان تحت حکومت نظامی، فعالانه از گروه‌های اسلام‌گرا حمایت می‌کرد. (چسودوفسکی، ۲۰۰۸: ۲۰)

آمریکا یکی از تأمین کننده‌های اصلی مالی در شکل‌گیری این شبکه بوده و می‌توان آمریکا را به عنوان متحد و مؤسس حقانی معرفی نمود که از وضعیت پاکستان و افغانستان استفاده نمود و تروریسم را در جهت منافع خود به کار گرفت اما شبکه حقانی پس از حمله آمریکا به افغانستان در سال ۲۰۰۱، موضع خود را تغییر داد و جنگ را بر علیه نیروهای غربی شروع کرد و در گذر زمان، همان عواملی که القاعده را به تضاد منافع و ستیز با آمریکا کشاند، پس از اشغال این کشور از سوی آمریکا، خاندان حقانی را نیز به انتخاب راه جدایی از غرب سوق داد و به دشمن‌واشنگتن تبدیل کرد، در زمان انجام حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ مورد حمایت‌های آمریکا بود اما پس از حمله آمریکا به افغانستان، این گروه به همراه طالبان تبدیل به دشمن آمریکا شدند، بعد از ماجرای حمله مرگبار به هتل اینترکانتیننتال کابل در ماه جون ۲۰۱۱، و سفارت آمریکا در سپتامبر ۲۰۱۱، آمریکا به صورت صریح‌تری شبکه حقانی را عامل طراحی این وقایع معرفی کرد

و اسلام آباد را برای دسترسی عوامل امنیتی آمریکا به پایگاه‌های این گروه تحت فشار گذاشت.

گروه حقانی سه حمله عمده علیه منافع غرب و ناتو در افغانستان به انجام رسانده که عبارت اند از:

حمله همزمان به چند هدف مهم در شهر کابل (۲۰۱۲)

حمله به هتل اینترکنتیننتال کابل (ژوئن ۲۰۱۱)

حمله به سفارت آمریکا در کابل (سپتامبر ۲۰۱۱)

حمله به پایگاه بگرام در افغانستان کمتر از دو هفته پس از انتشار خبر مرگ بن لادن به دست نیروهای ویژه آمریکایی.

ایالات متحده آمریکا شبکه حقانی را به عنوان یک گروه تروریستی در لیست سیاه خود قرار داد که مورد استقبال دولت افغانستان قرار گرفت.

- رهبری گروه

شبکه حقانی در سال‌های ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۹ در مبارزات جهادی علیه نیروهای شوروی سابق در افغانستان تشکیل شد و جلال الدین حقانی که در دهه هشتاد میلادی به عنوان یکی از فرماندهان مجاهدین بر ضد نیروهای شوروی می‌جنگید، شجاعت و توانایی او در هماهنگ سازی مجاهدین سبب شد که ایالات متحده آمریکا، سازمان اطلاعات پاکستان و عربستان سعودی از او حمایت مالی و تسلیحاتی کنند. جلال الدین حقانی که دهه هشتم عمر خود را سپری می‌کند و از دستیاران نزدیک ملا عمر رهبر گروه طالبان بوده است به دلیل کهولت سن و وجود بیماری، فرزندش سراج الدین حقانی را به عنوان رهبری این شبکه معرفی و سراج الدین، رهبری را عهده‌دار شده است، سراج الدین خشن‌ترین و تندروترین فرد خانواده محسوب شده علاوه بر رهبر اصلی این گروه، دارای

روابط بسیار نزدیکی با گروه‌های القاعده و طالبان است، در واقع، سراج الدین بخشی از نسل جوان‌تر و خشن‌تر رهبران ارشد طالبان است و ارتباط چندان مناسبی نیز با رهبران قدیمی‌تر این گروه ندارد. (فراهانی، ۲۰۱۲) قدرت سیاسی و نظامی در شبکه حقانی به صورت سلسله مراتبی توزیع شده است و پدر این خانواده به عنوان یک مبارز دوران جنگ با شوروی در دهه ۱۹۸۰ دارای جایگاه کاریزما می‌باشد.

- مکان استقرار و منابع مالی گروه حقانی

مقر اصلی این شبکه دقیقاً معلوم نیست اما مرکز اصلی شبکه حقانی در گذشته ولایت خوست در جنوب شرق افغانستان بود، در پی سقوط حکومت طالبان در سال ۲۰۰۱ بیشتر نیروهای آن به وزیرستان شمالی در پاکستان پناه بردند اما استان‌های شرقی افغانستان همچون پکتیا، پکتیکا و خوست که در همسایگی وزیرستان جنوبی و شمالی پاکستان قرار دارد به عنوان محل استقرار نیروهای حقانی شناخته می‌شود. به گفته سراج الدین حقانی، گروه حقانی عمدتاً در شرق افغانستان مستقر هستند. وی همچنین تأکید کرده است که افراد تحت فرمان او پایگاه‌های محکمی در افغانستان دارند و دیگر نیازی به پنهان شدن آنها در مناطق پاکستان نیست، این گروه دارای خانه‌های امن و مراکزی در مناطق قبایلی پاکستان است و همواره در دو طرف مرز افغانستان و پاکستان مشغول فعالیت بوده است. (روزنامه پیام آفتاب، ۲۰۱۲) منابع مالی جهت ایجاد و ادامه حیات حقانی را می‌توان به سه بخش عمده تقسیم کرد: (۱) آمریکا (۲) کشورهای منطقه و القاعده (۳) درآمدهای سازمانی حقانی

شبکه حقانی که گروهی شبه نظامی است و همزمان با اشغال افغانستان شکل گرفته، به عنوان یکی از شرکای راهبردی آمریکا در منطقه محسوب می‌شد و میلیون‌ها دلار

از کاخ سفید برای مبارزه با نیروهای شوروی دریافت کرد و می‌توان گفت عمده بودجه جهت تأسیس و گسترش آن توسط آمریکا تأمین شد، چارلی ویلسون، عضو سابق کنگره آمریکا که کمک‌هایی را برای مقاومت افغانستان علیه اتحاد جماهیر شوروی تدارک دیده

بود و مدیریت انتقال پول به این شبکه را برعهده داشت، یک بار جلال الدین حقانی را تجلی انسان خوب نامید و او را دارای شخصیت بسیار برجسته و قابل احترامی دانست و یک بار در زمان ریاست جمهوری رونالد ریگان، به کاخ سفید دعوت شد، اما طایفه حقانی در سایه داد و ستدهای سیاسی و قومی در سه دهه گذشته نیز از منابع مالی قابل توجهی برخوردار شده است، جلال الدین حقانی پس از پایان جنگ با شوروی با سفر به کشورهای خاورمیانه منابع مالی بسیار قابل توجهی را جذب این شبکه کرد وی همچنین از طریق همسر دوم خود که عرب است توانست روابط مطلوبی با برخی کشورهای عربی برقرار کند، بدرالدین حقانی به کمک برادر بزرگترش، واسطه اصلی جمع‌آوری کمک‌های مالی از کشورهای عربی به شبکه حقانی بودند و ارتباطات نزدیکی با برخی از کشورهای حوزه خلیج فارس داشتند. (روزنامه پیام آفتاب، ۲۰۱۲) این ارتباطات گسترده مالی و سیاسی با برخی از شیخ نشین‌های منطقه گسترش یافت و مورد حمایت دولت‌هایی نظیر، عربستان، امارات و در مواردی قطر قرار گرفت یعنی همان کشورهایی که طالبان را تغذیه می‌کردند، بخش دیگری از سرمایه شبکه حقانی از طریق فعالیت‌های مسلحانه خود گروه به دست می‌آید و از طریق منابعی مانند آدم ربایی‌ها، باجگیری، زورگیری و اخذ کارمزد برای دادن اجازه انجام تجارت به پیمانکاران در نواحی تحت کنترل حقانی، حاصل می‌شود، شبکه حقانی علاوه بر آدم‌ربایی، اخاذی و قاچاق مواد مخدر و برخی از بودجه خود را از یک شبکه بازرگانی نیز که شامل واردات و صادرات، حمل و نقل و فعالیت‌های ساخت و ساز در افغانستان، پاکستان و برخی کشورهای حوزه خلیج فارس است، تأمین می‌کند در کنار این نفوذ مالی و سیاسی منطقه‌ای، حقانی‌ها به شاهراه‌های تجارت سلاح و قاچاق در افغانستان نیز دسترسی کامل دارند و آنها در محدوده پاکستان، املاک، مستغلات و سرمایه منقول و غیر منقول زیادی را به چنگ آورده‌اند و هم اکنون اکثر درآمدهای آنان از این طریق حاصل می‌گردد.

- ماهیت قدرت و اعضای حقانی

دخالت نظامی آمریکا در افغانستان و فرار رهبران طالبان و القاعده به مناطق قبایلی پاکستان، از جمله وزیرستان شمالی، موقعیت شبکه حقانی را تقویت کرد؛ اما قدرت این گروه به دلیل تداوم حضور عرب - افغان‌ها در وزیرستان شمالی، به تنهایی نیست، بلکه در واقع در پیوند با آی.اس.آی پاکستان تعریف می‌شود. شبکه حقانی قدرت خود را در مناطق پشتونشین پاکستان در شمال وزیرستان، در مرز با ولایت خوست افغانستان نیز حفظ کرده است. (فراهانی، ۲۰۱۲) با توجه به اتحاد حقانی و طالبان، به لحاظ سازمانی گفته می‌شود، طالبان یک نیروی حدوداً ۱۵ هزار نفری را در نقاط مختلف افغانستان بویژه شرق و جنوب شرق این کشور هدایت می‌کنند اما مهمترین رمز موفقیت گروه حقانی، ماهیت فامیلی این گروه و انسجام رهبری آن می‌باشد، امتیازی که طالبان از آن بی‌بهره بوده است ضمن آن که حقانی‌ها از روش‌های تازه در ناکام گذاشتن ماشین‌های جنگی ناتو یا دولت‌های متحد آمریکا بهره می‌گیرند، این گروه با برپایی کمپ‌ها و اردوگاه‌هایی به اعضای گروه خود، آموزش‌های نظامی داده و اعضای این شبکه تروریستی، دوره‌های سختی را می‌گذرانند. حقانی‌ها تلاش زیادی را برای اعمال نفوذ بر قبایل مجاور مرز افغانستان انجام داده‌اند در همین راستا شبکه حقانی از دو روش تهدید و تطمیع سران و اعضای موثر قبایل بهره جست یا آنکه به ارسال نامه‌های تهدیدآمیز به سران قبایل که آنها را از همکاری با نیروهای خارجی منع می‌کند مبادرت کرد و در سایه این ارتباطات محلی و قبیله‌ای توانستند گذرگاه استراتژیک کاروان نظامی ناتو در مرز پاکستان را به کلی ناامن سازند، در حال حاضر شبکه حقانی جزء قدرتمندترین گروه‌های مسلح افغانستان است زیرا علاوه بر اینکه این گروه از نظر تعداد جنگجویان و سلاح، تأمین است روابط خوبی با حزب اسلامی و حزب یونس خالص دارد، از جمله نکات مهمی که درباره قدرت‌یابی حقانی‌ها مهم می‌باشد روابط گسترده قبیله‌ای و قومی آنها با ساکنان دو سوی مرز دیوارند است، بنابراین زمانی که گروهی تحت عنوان گروه تروریستی توصیف می‌شود، اینگونه نیست که گروه کوچکی باشد و یا اعضای محدودی داشته باشد، بلکه عقبه قومی قوی پشت سر آنهاست و با توجه به اینکه جامعه افغانستان جامعه قبیله‌ای است و سراج الدین حقانی متعلق به یکی از قبایل خوکانی است و در آن

منطقه صاحب نفوذ است، بنابراین مساله ساده‌ای نیست که به توان گفت حقانی گروه کوچک تروریستی است بلکه اگر این گروه‌ها پشتوانه مردمی، اجتماعی، اقتصادی و انگیزه‌های قوی مذهبی نداشتند، هرگز نمی‌توانستند تا این اندازه قدرت بگیرند، به گونه‌ای که شبکه حقانی می‌خواهد که در دو طرف مرز پناهگاه و مراکز لجستیکی داشته باشد و این کار را از دیر زمان انجام داده است. حدود ۲۵۰۰ عضو شبکه حقانی در افغانستان حضور دارند و حدود ۷۵۰۰ تن از اعضای این شبکه در پاکستان هستند، همچنین سازماندهی آنها به گونه‌ای است که هرگونه احساس خطر کنند، فوراً به گروه‌های ۵ نفره، ۱۰ نفره و یا بیشتر تجزیه می‌شوند و به مناطق کوهستانی رفته و عملیات را ادامه می‌دهند، عدم اتحاد دو کشور پاکستان و افغانستان کمک زیادی به بنیادگرایان دینی و افراط‌گرایی کرده است که با توسل به خشونت و ترور، خواهان شکل‌دهی به ایدئولوژی خود هستند و پاکستان و افغانستان نمی‌توانند به موضع مشترکی در ارتباط با گروه‌های تروریستی برسند. (آریانا، ۲۰۱۱: ۱۱) به طور خلاصه می‌توان گفت قدرت شبکه حقانی در منابع مالی، توان نظامی و آموزش‌هایی که به اعضا خود می‌دهد و همچنین عقبه قومی و گرایش‌های مذهبی‌ای است که دارد و با همکاری با سایر گروه‌های تروریستی به قدرتی بزرگ و شبکه‌ای پیچیده بدل گشته است که با هر وسیله خواهان دستیابی به ایدئولوژی سازمانی خود هستند. (ملازهی، ۱۳۹۱: ۱۰)

- الگوهای رفتاری حقانی و ارتباط با سایر گروه‌های تروریستی

شبکه حقانی، گروهی شبه نظامی و متشکل از شورشی‌های مستقل افغان است و یکی از سه متحد شورشیان طالبان می‌باشد، پس از آنکه آمریکا در افغانستان گروه طالبان را منحل کرد و طالبان به مناطق بلوچستان پاکستان برگشت، شبکه حقانی ارتباطات نزدیکی با گروه طالبان برقرار کرد، به معنای دیگر در آن دوران به عنوان گروهی که به موازات گروه طالبان در مقابل آمریکایی‌ها و نیروهای ناتو مبارزه می‌کند، مطرح شد و عملیات مهمی را در ننگرهار و منطقه جلال آباد و پس از آن در کابل علیه سفارت

آمریکا انجام دادند و هتلی را برای مدتی اشغال کرده و عملیات انتحاری بسیار گسترده- ای انجام دادند. مسئولیت تمامی این عملیات‌ها با شبکه حقانی بوده است. بنابراین شبکه حقانی دقیقاً همانند طالبان به عنوان یک گروه مطرح است و روابط طالبان و حقانی بیشتر از روابط طالبان و حزب اسلامی حکمتیار است. در نتیجه این دو گروه از گروه‌های اصلی معارض در افغانستان هستند که نیروهای مسلح زیادی در اختیار دارند و قدرت آن را دارند که هم عملیات انتحاری و همچنین عملیات نظامی منظم انجام دهند، از نظر تاریخی و مبانی شکل‌گیری هریک از این گروه‌ها از هم متفاوت بوده و هرکدام محورهای رهبری جداگانه‌ای دارند، اما طی ده سال جنگ و گریز در افغانستان، هویت تمامی این گروه‌ها کاملاً درهم مدغم گردیده و شباهت‌های رفتاری و مسیر مشترک هرگونه خط- بندی‌ها و تفاوت‌های آنان را محدود کرده است انتحار و یورش‌های مسلحانه، تاکتیک- های جنگی هریک از آنان بوده و دولت افغانستان و نیروهای خارجی اهداف ثابت و مشترک هر سه گروه می‌باشد. دولت افغانستان برای گشودن باب مصالحه و ساده سازی معمای جنگ در میان این حلقه دست به تفکیک زده و آنان را به طالبان افغانی و طالبان خارجی، شبکه حقانی، حزب اسلامی و القاعده تفکیک می‌کند، بنیادگرایی در مرزهای پاکستان و افغانستان، یک مفهوم روشن است. طالبان، حزب اسلامی و شبکه حقانی سه ضلع مثلث بنیادگرایی در منطقه هستند. (ملازهی، ۱۳۹۱) و این گروه‌ها با تجربه‌ترین جنگجویان در افغانستان عنوان می‌شوند که به چندین حمله بزرگ علیه اهداف غربی متهم شده‌اند، در همه گزارش‌های رسمی ناتو از شبکه حقانی به عنوان یکی از گروه‌های مسلحی یاد می‌شود که به خوبی سازمان یافته و قابلیت همکاری در اجرای عملیات با سایر گروه‌ها را دارا می‌باشد و از توانایی اجرای عملیات مسلحانه و انتحاری در افغانستان برخوردار است و این‌ها ارتباط گروه حقانی با سایر گروه‌ها از جمله طالبان را نمایان می‌کند شکل‌گیری حقانی و القاعده و طالبان در وهله اول متأثر از شرایط داخل

کشورهای خاورمیانه بوده و پس از آن نیز به حمایت‌های بلوک غرب و کشورهای منطقه از افراط‌گرایان مذهبی تأثیر به سزایی در ظهور و رشد تروریسم داشته است و اشغال افغانستان توسط شوروی به طور عام در ظهور افراط‌گرایی مذهبی در خاورمیانه و به طور خاص در شکل‌گیری و پیدایش شبکه حقانی تأثیر به سزایی داشته است و می‌توان رفتار حقانی را مشابه متحدش طالبان دانست هم از جهت ایدئولوژیکی و هم از لحاظ سازمانی و عملیاتی.

نتیجه‌گیری:

از مهم‌ترین عوامل سیاسی تأثیرگذار بر گسترش بنیادگرایی سلفی و وهابی در منطقه خاورمیانه که باعث ایجاد گروه‌هایی چون حقانی شد، می‌توان به حمایت ابر قدرت‌ها و کشورهای منطقه از افراط‌گرایی مذهبی، مسئله اعراب و اسرائیل، بی‌ثباتی‌های سیاسی و ساختار استبدادی کشورهای منطقه نام برد البته افراط‌گرایی از آتش‌خواری سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، مذهبی موجود در کشورهای خاورمیانه تغذیه نموده است.

درباره عوامل رشد و گسترش گروه‌های بنیادگرایی دینی همچون حقانی در کشورهای اسلامی در چند دهه اخیر دیدگاه‌های مختلفی ارائه شده که هر کدام بخشی از واقعیت‌ها را منعکس می‌سازد، با بررسی دقیق محیط داخلی جوامع اسلامی در این دو سده، وجود یک بحران اجتماعی چند بُعدی آشکار می‌شود. جهان اسلام برای بیش از دو سده گرفتار بحران‌های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و از همه مهم‌تر روحی بوده است. بحران‌هایی را که گریبان‌گیر جوامع اسلامی شده است می‌توان به بحران هویت و مشروعیت، حکمرانی بد، فشار و سرکوب، شکاف‌های طبقاتی، ضعف نظامی، نوسازی و بحران فرهنگی دسته بندی کرد، که آثار متقابل پویایی آنها برپایه یک الگوی تقویت کننده عمل می‌کند و مایه آشفته‌گی اجتماعی و بی‌ثباتی سیاسی می‌شود، همچنین نقش جهانی شدن و

مدرنیته از دیگر عوامل مهم در گسترش بنیادگرایی است، هابرماس، بنیادگرایی را هم مولود مدرنیسم و هم مولد آن می‌داند. هم اسلام سیاسی و هم بنیادگرایی محصول مواجهه فرهنگی اسلام با مدرنیته هستند. به عبارت بهتر، هر دو مفهوم ناشی از شکست تمدن سنتی مسلمانان و نظام‌های سیاسی سنتی هستند و مدرنیته با ایجاد تحول در نقش دین در زندگی فردی و اجتماعی، بحران‌های متعدد هویتی اجتماعی را برای جوامع سنتی ایجاد کرده است. بنیادگرایی دینی را می‌توان واکنشی به این تحولات دانست، علاوه بر مدرنیته، نقش جهانی شدن را باید حائز اهمیت دانست، به بیان روشن‌تر، فرآیند جهانی شدن با تهدید و تخریب مبانی هویت‌های ملی، هویت‌سازی نسبی را بسیار دشوار و حتی غیر ممکن می‌سازد. بنابر این نوعی بحران هویت و معنا پدید می‌آید و بازسازی هویت، گریز ناپذیر می‌شود. در این شرایط بحرانی، برخی افراد و گروه‌ها نظیر بنیادگرایان می‌کوشند با توسل به منابع و شرایط نسبی هویت‌ساز، خویش را بازسازی کنند و افراد دچار بحران هویت و معنا را به مقاومت در برابر جهانی‌سازی و همگونی الگویی منظم به آن، جذب و بسیج نمایند. پدیده بنیادگرایی دینی، به عنوان مهم‌ترین جریان رفلکسیو در تقابل و تعامل با مدرنیته و جهانی شده در دنیای معاصر، پیش روی ماست. رابطه معنادار و تأکید بر تعامل و تقابل میان این دو پدیده جهانی شدن و رادیکالیسم دینی می‌تواند خود موضوع مهم و قابل تأملی باشد، عوامل فرعی و محلی نیز هم در شدت و ضعف این واکنش و هم نحوه بروز و ظهور آن تأثیرات گوناگونی دارد در کنار این موارد حمایت آمریکا از بنیادگرایی مذهبی یا سلفی پیامدهای منفی فراوانی را در منطقه بر جای گذاشت قبل از اشغال افغانستان توسط شوروی، نقش گروه‌های مذهبی سازمان یافته در منطقه به هیچ وجه نقش مسلطی نبوده است ولی پس از حمایت‌های آمریکا و هم‌پیمانان منطقه‌ای‌اش از مجاهدین و افراط‌گرایان مذهبی نقش این گروه‌ها در سیاست برجسته‌تر شد، آمریکا برای مقابله با کمونیست‌ها در افغانستان

نیاز به نیروهایی داشت تا انگیزه لازم برای مبارزه با کمونیست را داشته باشند. وهابیون به عنوان یک فرقه مذهبی در پاکستان و عربستان که سابقه مبارزات مذهبی هم داشتند گروه مناسبی بودند تا آمریکا از آنها برای دفع خطر کمونیست استفاده کند، آنها توانستند با برپایی مدارس مذهبی و استفاده از فقر و بیکاری جامعه و پرداخت پول به اعضا، نفرت زیادی را جذب این جریانات بکنند و این مدارس مذهبی در اولین گام، جهاد با کفار را آموزش می‌دادند تا طلاب خود را آماده جنگ با کفار کمونیست سازند، اما با توجه به ماهیت استادان این مدارس که اکثر قریب به اتفاق تحصیل کرده آموزشگاه‌های افراطی عربستان سعودی بودند، چاشنی دروس آنان آموزش عدم بردباری مذهبی و در نتیجه کافر و مشرک پنداشتن هر که جز پیرو مکتب سلفی و وهابی بود. لذا در طول سال‌های جهاد افغانستان، حاکمیت پاکستان به ویژه ارتش و سازمان اطلاعات ارتش (آی اس آی) خواسته یا ناخواسته با اراده خود حجم زیادی از ادبیات افراط‌گرایانه و فرقه‌گرایانه را در پاکستان منتشر کردند و جوانان زیادی را با این ادبیات آموزش دادند و در دراز مدت به تشکیل شبکه‌های افراط‌گرا در منطقه کمک نمود پس از خروج شوروی از افغانستان بنیادگرایان عرب که تحت حمایت مالی آمریکا آموزش نظامی دیده و از جنگ با شوروی تجاربی اندوخته بودند به کشورشان بازگشته و افراط‌گرایی را به کشور خود منتقل کردند این حمایت‌های آمریکا در کنار سایر عوامل ذکر شده از جمله شرایط سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، مذهبی، زمینه‌ساز شکل‌گیری گروهی به نام حقانی شد که جهان همچنان از آن بیم دارد.

گروه بنیادگرای حقانی شبه نظامیان پاکستانی هستند که خود از چند جریان شکل یافته و به گروهی فعال، منسجم، حرفه‌ای و تروریست بدل شده، سازمان دادن حملات زنجیره‌ای در مراکز شهر و پایتخت، از جمله فعالیت‌های این سازمان تروریستی است که اهداف خود را در افغانستان انتخاب می‌کند و در سال‌های اخیر از قدرت روزافزونی

برخوردار گشته و قادر است در مناطق استراتژیک و به شدت محافظت شده پایتخت نیز حملات خرابکارانه و خونین تروریستی راه اندازی کند، نوع جنگی که آنها به راه انداخته‌اند، ویژگی‌های منحصر به فردی دارد، این جنگ‌ها غیرعادی، غیرمتعارف و غیرمتمرکز شده‌اند و این گروه‌ها بر خلاف جنگ‌های سابق، هم دولت‌ها و هم ملت‌ها را هدف قرار می‌دهند. اعضای این گروه‌ها هیچ یونیفورمی نمی‌پوشند و اهداف خود را از میان مردم عادی انتخاب می‌کنند. قوانین جنگی سابق نیز که دولت - ملت‌ها را تحت پوشش قرار می‌داد، نمی‌تواند آنها و دولت‌های حمایت‌کننده از آنها را تحت سیطره خود در آورد، با این همه، همانطور که ذکر شد مهم‌ترین ویژگی این گروه‌ها که باعث شده است تا آنها و نوع جنگی را که به راه انداخته‌اند از موارد قبلی متمایز سازد، پایه‌های ایدئولوژیکی آنها می‌باشد.

گروه حقانی با توجه به ماهیت ایدئولوژیک خود و پتانسیل منطقه و با بهره‌گیری از اعتبارات مالی آمریکا پا به عرصه گذاشت و در مقابل شوروی مقاومت نمود پس از آن با غرب به دشمنی پرداخت و با کمک‌های کشورهای عرب مانند عربستان، قطر و ... قدرت خود را افزایش داد و به گروه پیچیده، متحد و منسجمی با تکیه بر باورهای سلفی و وهابی تبدیل شد ولی نکته مهمی که در این مقاله بررسی گردید این امر بود که مواردی چند از جمله موارد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و برداشت خاص از مذهب، باعث شکل‌گیری گروه بنیادگرای حقانی گردیده و نمی‌توان به یک عامل خاص اشاره نمود، همانطور که بیان گردید حقانی مانند گروه‌های دیگر منطقه وجه اشتراک خاصی دارد و آن را می‌توان بستر پیدایش و ماهیت ایدئولوژیک آنها دانست، در این مقاله سعی شد علاوه بر بررسی پیدایش گروه‌های بنیادگرا و بررسی ایجاد و گسترش شبکه حقانی به نقش کشورهای سودجو در حمایت از این شبکه‌ها و بهره‌برداری سیاسی از آنها اشاره شود.

منابع:

- باتامور، تی‌بی، (۱۳۷۱)، جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: انتشارات کیهان
- چسودوفسکی، میشل، (۲۰۰۸) پاکستان و نبرد علیه تروریسم، چشم انداز ایران
- دکمجیان، هرایر، (۱۳۷۷)، جنبش‌های اسلامی در جهان عرب، ترجمه حمید احمدی، تهران: انتشارات کیهان، چاپ سوم
- دیوبز، آنتونی، (۱۳۷۷)، نحوه شکل‌گیری گروه طالبان به عنوان یک نیروی نظامی، ترجمه عبدالغفار محقق، مشهد: ترانه
- رفعت، احمد، (۱۳۸۷)، آینده جنبش‌های اسلامی پس از ۱۱ سپتامبر، ترجمه: میثم شیروانی، تهران: دانشگاه امام صادق
- ریچارد فالکنر و نیومن تایر، (۱۳۸۱)، پاشنه آشیل آمریکا، ترجمه احمد علیخانی، تهران: دوره عالی
- سجادی، سید عبدالقیوم، (۱۳۸۰)، جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان، قوم، مذهب و حکومت، قم: بوستان کتاب
- صادقی، هادی، (۱۳۹۱)، پاکستان و اسلام‌گرایی
- عبدالله خانی، علی، (۱۳۸۶)، تروریسم شناسی، تهران: ابرار معاصر
- (۱۳۸۸)، امنیت بین الملل ویژه القاعده، تهران: ابرار معاصر
- فراهانی، احمد، (۲۰۱۲)، شکل‌گیری حقانی

- فیرحی، داوود، (۱۳۸۴)، بنیادگرایی و مدرنیته، پرتال علوم انسانی و اسلامی
- قبادیان، ناصر، (۱۳۸۰)، یازده سپتامبر آغاز عصر نو در سیاست جهانی، تهران: نشر دیگر
- ملازهی، محمد، (۱۳۹۱)، پاکستان و حقانی، گفتگو با دیپلماسی ایرانی
- ناجی راد، محمدعلی، (۱۳۸۷)، جهانی شدن تروریسم، تهران: وزارت امور خارجه
- مقاله
- جوان‌شهرک، مریم، (۱۳۸۷) مطالعه موردی القاعده: نقش جهانی شدن در گسترش بنیادگرایی دینی، مرکز تحقیقات استراتژیک، شماره ۴۷
- جعفری ولدانی، اصغر، (۱۳۸۸) چالش‌ها و منازعات در خاورمیانه، تهران: فصلنامه مطالعات راهبردی
- دهشیار، حسین، (۱۳۸۶)، ستون‌های دوگانه بی‌ثباتی در پاکستان، نشریه اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۲۴۰
- عارفی، محمد اکرم، (۱۳۸۰)، پاکستان و بنیادگرایی، فصلنامه علوم سیاسی، سال چهارم، شماره ۱۶
- علی اسدی و طهمورث غلامی، بهار (۱۳۹۰)، واکاوی بنیادگرایی اسلامی در خاورمیانه، شماره ۲۸۳
- موسوی، سید رسول، (۱۳۸۵)، آینده تحولات افغانستان، فصلنامه راهبرد دفاعی، سال چهارم، شماره ۱۳

- منفرد، سید قاسم، (۱۳۸۵)، جهانی شدن و امنیت در خاورمیانه و شمال آفریقا، فصلنامه راهبرد دفاعی، سال چهارم، شماره ۱۳

- هانتینگتون، ساموئل، (۲۰۰۸)، بنیادگرایی اسلامی محصول رویارویی تمدن‌ها، ترجمه ق. طولائی، ترجمان سیاسی، سال پنجم، شماره ۱۸

- هوشنگی، حسین، (۱۳۸۹)، نقش مدرنیته در توسعه بنیادگرایی در جهان اسلام، فصلنامه علمی و پژوهشی دانش سیاسی، مقاله ۷، دوره ۶، شماره ۱۱

- یزدانفام، محمود، (۱۳۸۴)، پس از ۱۱ سپتامبر، تهران: فصلنامه مطالعات راهبردی

روزنامه

- روزنامه پیام آفتاب، ۲۰۱۲

سایت

- www.database-aryana-encyclopaedia.blogspot.com

- www.hadisadiqi.blogfa.com

- www.irna.ir

- www.irdiplomacy.ir

www.payam-aftab.com

-Haar, Gerrie ter, (2003), **Religious fundamentalism and social change: a Comparative Inquiry**, in The Freedom to do God's Will: Religious Fundamentalism and Social Change, Gerrie ter Haar (ed), London: Routledge.

-Rana,Muhammad,(2009), **A to z of Jahadi Organizations in Pakistan**, Mashal Book, Lahore, Pakistan.

-Roy,Oliver,(1994),**The Failour of Political Islam**,Trans.By Carol Volk,London: I.B. Tauris

- stern,Jesica,(2000), **Jihad Culture in Pakistan**,Foreign Affairs,
Nov-Des.

